

با عرض سلام و خدا قوت به تمام اعضای خانوادهٔ محترم گنج حضور.

■ ابیاتی در باب « صبر »

صبر از ایمان بیاید سر کُله  
حیث لا صبر فلا ایمان له  
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۶۰۰

کسی که صبر دارد و توکلش به خدا قوی هست، می‌تواند بر سر خود تاج شاهی را بگذارد. اما کسی که صبر نداشته باشد، ایمان ندارد.

گفت پیغمبر: خداهش ایمان نداد  
هر که را صببری نباشد در نهاد  
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۶۰۱

هر کسی در درون خودش صبر ندارد، در این صورت ایمان ندارد.



حدیث:

« من لا صبر له، لا ایمان له. »  
« هر کس را صبر نباشد، وی را ایمان نباشد. »

گفت لقمان: صبر هم نیکو دمی‌ست  
که پناه و دافع هر جا غمی‌ست  
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۸۵۲

لقمان گفته است: صبر یک دم نیکو و یک نسیم زنده کننده‌ای‌ست، که از طرف زندگی یا خداوند می‌آید. و این صبر است که هر غم و اندوهی را دفع می‌کند. پس اگر ما می‌خواهیم از دست غم و اندوه و تمام درد خلاص شویم، این صبر است که از آن نتیجه حاصل می‌شود.

صبر را با حق قرین کرد ای فلان  
آخر والعصر را آگه بخوان  
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۸۵۳

ای کسی که در مورد صبر چیزی نمی‌دانی و همیشه در زبان کاری هستی، پس برو سوره وَالْعَصْر را آگاهانه با تامل و دوراندیشی بخوان تا در زبان کاری نباشی. و این را هم بدان که صبر با حق قران شده و از جنس او می‌باشد، چرا که این دو، یعنی صبر و خدا، در دو پهلوئی هم قرار گرفته‌اند.

صد هزاران کیمیا حق آفرید  
کیمیایی همچو صبر آدم ندید  
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۸۵۴  
-کیمیا: ماده‌ای است به مس می‌زدند طلا می‌شد.

در این مورد ماده‌ای را به انسان بزنند، هشیاری جسمی‌اش تبدیل به هشیاری حضور بشود. همین کیمیا است، که مس هوشیاری وجود را تبدیل به طلای حضور می‌کند. اما ما به عنوان هوشیاری من‌ذهنی، آن قدر خود را در خط مسلسل یعنی همانندگی‌ها، غرق ساختیم و در آن گم شدیم، که اصلاً هیچ فکر نمی‌کنیم کیمیایی همچون صبر آدم هم وجود دارد.

صبر جملهٔ انبیا با منکران  
کردشان خاص حق و صاحب قران  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۱۰

■ در این بیت نتیجهٔ صبر را به ما نشان می‌دهد. حال باید به خوبی متوجه بشیم که صبر هم نتیجهٔ خوبی دارد. پس فرق بین همه انبیا با منکران در این بود: که انبیا در رنج و سختی‌های زندگیشان، با صبوری نیکو با خداوند همانگ و یکی می‌شدند و با امنیت خاطر در این لحظه ابدی ساکن بودند. به خاطر همین است، که خداوند علاقه خاصی به انبیا دارد و آنها را صاحب بزرگی خود دانسته است، به دلیل صبرشان.

اما خداوند به منکران با گله و شکایت و نارضایتی که داشتند، هیچ توجهی نشان نمی‌داد، آن هم به دلیل بی‌صبری‌شان بود.

هر که را بینی یکی جامهٔ دُرست  
دان که او آن را به صبر و کسب جُست  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۱۱

هر کسی را دیدی یک لباس دُرست و زیبایی پوشیده است، پس آن به دلیل همان صبر و تلاشش بوده که نتیجه داده است.

هر که را دیدی پرهنه و بینوا  
هست بر بی‌صبری او آن گوا  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۱۲

هر که را دیدی لباس نادرست و زشتی پوشیده پس شاهد و گواه آن همان نشان دهندهٔ بی‌صبری او می‌باشد، که نتیجه‌بخش نبوده است.

کوری خود را مکن زین گفت، فاش  
خامش و در انتظار فضل باش  
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۲۳

کوری من‌ذهنی خود را برملاء یا فاش نکن؛ یعنی هر لحظه از طریق همانیدگی با گله و شکایت من‌ذهنی بلند نشو. اگر نمی‌توانی خاموش باشی، لااقل حرف نزن و فقط با حضوری ناظر به خرد کل بنگر و منتظرِ دمی بنشین تا بخشش ایزدی از طرفِ غیب به تو برسد. اگر حرف بزنی در ذهن تیکه تیکه شده و از اصل خود به دور می‌مانی و از فضل ایزدی محروم می‌شوی.

در میان روز گفتن: روز کو؟  
خویش را رسوا کردن است ای روز جو  
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۲۴

ای روز جو! تو اگر بخواهی با ذهنت دنبال روز بگردی و مرتب بگویی: «روز کو؟» این یعنی رسوا کردن خویش. در حالی که تو هم‌اکنون در وسط روز روشن نشسته‌ای و آرامش خدایی در درونت برقرار است، اما در حال حاضر درست نمی‌بینی؛ چرا؟ زیرا با ذهنت به دنبال روز می‌گردی و با ایجاد کردن گرد و خاک، از حقیقت خویش به دور شدی.

صبر و خاموشی جذوب رحمت است  
وین نشان جستن، نشان علت است  
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۲۵

صبر و خاموشی جذب کننده رحمت خداوند است. پس خاموش باشیم و صبر کنیم تا موتور ذهن به طور کامل بایستد و رحمتِ خداوند ما را به سمت و سویش جذب کند. و این نشان جستن در ذهنمان هم، از نشان او می‌باشد که هیچ نشانی ندارد.

✓ پس نشانِ خدا، در بی‌نشانی‌هاست که هیچ نشانه‌ای از خود ندارد.

آنصتوا بپذیر، تا بر جان تو  
آید از جانان، جزای آنصتوا  
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۲۶

خاموش بودن را بپذیر و در دریای بی‌کران خدا در هر چیز جاری باش، تا همه‌چیز را دربرگیری. آن‌گاه پاداش جانان، از هر جهتی به سویت می‌آید و از زندان تن خلاصی می‌یابی.

ما همی گفتیم: کَم نالٍ از حرج  
صبر کن، کَالصبر مفتاح الفرج  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۸۹۴

زندگی یا حضرت مولانای جان و یا پدر بزرگوارمان، بارها به ما گوشزد می‌کنند: از تنگنای زندگی گله و شکایت نکن، بلکه صبر کن و فضا را بگشا؛ که کلید گشایش همهٔ کارهای گره خوردهٔ ما، با صبر کردن است که باز می‌شود.

این کلید صبر را اکنون چه شد؟  
ای عجب منسوخ شد قانون؟ چه شد؟  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۸۹۵

🔑 کلید خدا، صبر: بی مقاومتی و بی قضاوتی است.  
اما انسانی که مقاومت و قضاوت دارد با ذهنش می گوید: مگر کلید خدا صبر نیست، مگر نمی گویند که این صبر قانون زندگی است، پس اکنون چی شد؟ چرا کارم به درستی پیش نمی رود؟ من که تمام توانم را در راه زنده شدن به خدا گذاشته ام و صبر کرده ام. نه، با دید ذهن می خواهد به او زنده شود! پس معنی صبر را درست متوجه نشده و بی جواب مانده است.  
✅ یادمان باشد صبر با تحمل و فشار ذهنی درست جواب نمی دهد، چون با من ذهنی فکر و عمل کنیم.  
اما جواب درست، صبر با خاموشی ذهن و یا تسلیم بی قید و شرط قبل از قضاوت است، که صورت می گیرد.

🌸 نتیجه گیری صبر در تبدیل هوشیاری:

✅ پس برای تبدیل هوشیاری جسمی به هوشیاری حضور، ما باید فقط با فضاگشایی عمل کنیم و در رشد معنوی با جدیت بکوشیم و همانندگی ها را تا دم آخر بخرائیم و بترائیم و اصلا موقوف جذبه حق نباشیم، بلکه با زندگی موازی بوده تا خودش به تدریج مس ناخالص ما را تبدیل به زر خالص کند.

✅ یادمان باشد نتیجه تمام جواب ما در این حرفه جدید، فقط و فقط با صبری نیکو پیش می رود، چرا که همراه صبر، رضا و پرهیز، شکر و غیره پشت سر هم می آیند و اینها همه برادر هم هستند.  
پس با این برکات ایزدی، ما نباید هیچ عجله ای کنیم، بلکه با رعایت کردن قوانین زندگی به آهستگی در سمت جلو در حرکت باشیم. آن وقت می بینیم که چطور سرمایه هوشیاری حضور در ما، از طریق مرکز عدم، انباشته شده و ما به بی نهایت بزرگی خدا، عمیق می شویم. اما اگر با رعایت نکردن قوانین زندگی، فکر و عمل کنیم، این کار مخرب من ذهنی ما می باشد که داریم هم در حق خودمان و دیگران کم لطفی و کوتاهی می کنیم. زیرا با بی صبری، درد آگاهانه را به طور کامل، درست نمی کشیم و هر لحظه را با فضاگشایی آغاز نمی کنیم، بلکه می خواهیم با زرنگی من ذهنی، باعث اخلال هوشیاری خود، با آن ناصحل کار شریک شویم. آن وقت سرخورده می شویم و با شتاب و انتظار از خدا، موتور ذهن را فعال می کنیم و این همان بیگاری و جهد بی توفیق بی نوایی من ذهنی ما می باشد، که ما را به عقب می نندازد. چرا؟ چون هنوز می خواهیم با مقدار تلاشی اندک، هوشیاری حضور را در ذهن با تجسم کردن فهم کنیم. در این صورت به سطح ذهن رفته و فهم تباه می شود.

چرا می خواهیم نتیجه کار را با خط کش ذهن و با بیهوده زحمت کشیدن، بدانیم که ما در این لحظه به هوشیاری حضور زنده ایم یا نه؟  
«اصلا کار کمال این نیست!!!»

تو مباش اصلا، کمال این ست و بس  
تو ز تو لا شو، وصال این ست و بس  
-عطارد، منطق الطیر، فی التوحید باری تعالی جل و علا

✅ پس این از غفلت خودمان است که با عشق آن گمره قرین شده و فکر می کنیم این انتخاب مان بهترین انتخاب است و داریم گاو من ذهنی را به خیال خود درست قربانی می کنیم. نه همه این کارها فقط با دام پوک کاشتن است، که بر اساس بی صبری خود ما صورت می گیرد. آن وقت با نداشتن درک از حقیقت وجودی خویش، طلب کارانه به قانون زندگی می گویم: «ما به اندازه کافی صبر کردیم، اینک صبر ما چی شد؟! مگر قانون زندگی صبر نیست؟ پس چرا ما بی نتیجه ماندیم؟!» زیرا در تبدیل هوشیاری شتاب زده عمل می کنیم و روی اصل را می پوشانیم و ارزش حال این لحظه طلایی را که ناب و مقدس است، نمی دانیم.

♦ چرا تمام توجه ذهن را پیش خود نگه نمی داریم و از غیب بر او جان می ریزیم؟  
♦ چرا می خواهیم مدام در گذشته و در آینده با «چون و چندی؟»، در ذهن به سر ببریم، که با چنان و چنین کردن عوامل بیرونی، کار را درست در بیاوریم؟

♦ حقیقتا چندین بار بخواهیم بدخو و خالی بودن درونمان را فوراً حس کنیم؟ و واقعا خدا دیگر چقدر ما را بگیرد؟!

❌ امتحان کردن چیزهای بیرون و خر از ما سواری گرفتن؛ دیگر بس مان نیست؟  
❌ آیا همه این کارهای بیهوده از مس ناشناسی و بی صبری خودمان صورت نمی گیرد؟!

♦ چرا مدام از حال این لحظه زیبا می گریزیم؟ و امتداد هوشیاری خود را در همین لحظه که با او متصلیم، با توجه کردن به همانندگی ها قطع می کنیم؟!

■ پس برای درست قربانی شدن گاو من ذهنی، ما باید هوشیاری جسمی را نادیده بگیریم و حاضر و ناظر به سوی هوشیاری حضور با صبری نیکو در حرکت باشیم و آن را سرلوحه هر کاری قرار دهیم.

انشالله همه ما، همراه پدر مهربان مان با بر آفراشتن پرچم سنجق نصرالله، با امیدی فراوان، فقط برای محض رضای خدا در خدمتش، خدمت‌گزار واقعی او باشیم.

خُنْک آن دَم که نشینیم در ایوان من و تو  
به دو نقش و به دو صورت به یکی جان من و تو  
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۲۱۴

با احترام

زهره از آمل 